

## مروژک جیبی

**شرق**: ادبیات نمایشی و تئاتر لهستان در قرن بیستم دوره‌ای درخشان داشت و چهره‌های جریان‌ساز و مهمی به‌عنوان نویسنده و کارگردان به جهان معرفی کرد که نقش مؤثری در شکل‌گیری نظریه‌های مختلف در نمایش‌نامه و اجرا داشتند. اسلاومیر مروژک را می‌توان مشهورترین نویسنده لهستانی نامی نیمه دوم قرن بیستم دانست که به دلیل ترجمه‌های متعدد آثارش در ایران هم به‌خوبی شناخته می‌شود. مروژک در ۲۹ ژوئن سال ۱۹۳۰ در کراکوف لهستان متولد شد. او کارش را به‌عنوان روزنامه‌نگار و کارتون‌بست در سال ۱۹۵۱ آغاز کرد و در ۱۹۵۳ اولین رمانش را نوشت. اولین مجموعه داستان او نیز در ۱۹۵۷ با نام «فیل» منتشر شد و خیلی زود به بسیاری از زبان‌های اروپایی ترجمه شد. مروژک در سال ۱۹۵۸ اولین نمایش‌نامه‌اش با عنوان «پلیس» را به چاپ رساند و در پی موفقیت‌های زیادی که در نمایش‌نامه‌نویسی به دست آورد عمده فعالیتش را در این عرصه پیش برد. همان‌طورکه اشاره شد از مروژک تاکنون ترجمه‌های متعددی به فارسی انجام شده و محمدرضا خاکی یکی از مترجمان او در ایران است که بیش‌تر برخی از نمایش‌نامه‌های او نظیر «پرتره» و «خیاط» را به فارسی برگرداند بود. در نمایش‌نامه

«خیاط» که در سال ۱۹۶۴ نوشته شد، تناقض‌های جهان معاصر و مسئله اصل و بدل به روایت درآمده است. در این نمایش‌نامه سه‌پرده‌ای که اولین‌بار در سال ۱۹۷۷ منتشر شد، مروژک با شیوه سرشار از طنز و تمسخر و با لحن هجوآمیز و گزنده‌ای که خاص نمایش‌نامه‌های اوست، به طرح پرسش‌های جدی و جهان‌شمول پیرامون جایگاه و نقش فرهنگ، تغییر مسیر در جنبش‌های اجتماعی، ادعای بازگشت به طبیعت و حفظ محیط‌زیست و خرابکاری‌ها و دام و تله‌های مدعیان دروغ‌گو و جعلی این بازگشت، می‌پردازد. «پرتره» هم نمایش‌نامه‌ای است که باز به مسئله‌ای معاصر مربوط است و با یک اتفاق هولناک عاشقانه آغاز می‌شود و با خیانت و زندانی‌شدن و اعدام ادامه می‌یابد. محمدرضا خاکی به‌تازگی ترجمه دیگری هم از مروژک منتشر کرده که مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه این نویسنده لهستانی است. «مروژک جیبی» با عنوان فرعی الفبایی از داستان‌های بی‌فایده اما ضروری عنوان این کتاب است که به‌تازگی در نشر مانیاهنر منتشر شده است. خاکی در بخشی از یادداشت ابتدایی کتاب درباره این داستان‌ها نوشته: «در این کتاب، گردیده‌ای از بهترین داستان‌های کوتاه اسلاومیر مروژک نویسنده نامدار لهستانی،

با زیر عنوان رندانه داستان‌های بی‌فایده، اما ضروری گردآوری شده است. بی‌فایده، زیرا به گمان نویسنده هیچ معلوم نیست که به درد کسی خواهند خورد، اما ضروری برای اینکه، به گمان من، راه‌های زنده‌ماندن و زندگی‌کردن در جامعه‌ای دیوانه و بی‌منطق را نشان می‌دهند.» در سی‌وهشت داستانی که در این کتاب گردآمده‌اند، نقاشی‌هایی از شاول، کاریکاتوربست برجسته فرانسوی هم منتشر شده است. محمدرضا خاکی پیش از این در گفت‌وگویی با روزنامه «شرق» درباره آشنایی‌اش با مروژک گفته بود: «اما آنچه به‌طور خاص برایم جالب بود و توجه مرا به نمایش‌نامه‌های مروژک جلب می‌کرد، جنبه استعاری آثار او و مخصوصا جنبه‌های سمبولیک نمایش‌نامه‌هایش بود؛ اینکه لزوماً از قواعد تئاتر رئالیستی تبعیت نمی‌کرد، برایم جاذبه داشت. در سال‌های نوجوانی‌ام با آنکه اطلاع دقیقی از تئاتر و ادبیات نمایشی لهستان نداشتم، اما جهان مروژک جهان جذابی برایم بود. بعدها، وقتی به دانشگاه وارد شدم و تئاتر به رشته تحصیلی‌ام تبدیل شد، به صورت جدی‌تری به خواندن نمایش‌نامه پرداختم. دوران دانشجویی و حضور



در کلاس استادانی تئاترشناس و هنرمند، تأثیر زیادی بر من گذاشت. علاقه خاص من به تئاتر و آثار مروژک از همان سال‌ها جدی‌تر شد. در نمایش‌نامه‌هایش چیزی شگفت‌انگیز یا عجیب (Estrange) وجود داشت و این یکی از دلایل جذابیت آثار مروژک و ادبیات نمایشی لهستان برای من بود. اولین کاری که ترجمه و اجرا کردم نمایش‌نامه پُرتره مروژک بود. نمایش‌نامه‌ای تمثیلی و سیاسی-اجتماعی که لهستانی را نمایش می‌دهد که در آن، فضا اندکی باز شده و حلالی می‌توان کمی درباره خطاهای سیاسی گذشته ممنوع حرف زد. طنز و درعین‌حال تراژدی پایان این اثر واقعاً درخشان است. آثار نمایش‌نامه‌نویسان لهستانی جنبه‌های مختلفی دارد و مثلا در یک اثر نمایشی هم عنصر طنز را می‌بینیم و هم فضای تلخ و تیره را؛ شاید این یکی از جاذبه‌های این آثار باشد.» در «مروژک جیبی»، با داستان‌های خیلی کوتاهی روبه‌رویم که در هریک مسئله‌ای از جهان معاصر یا به‌طورکلی مسئله‌ای که در جامعه انسانی وجود دارد مطرح شده است.

**مروژک جیبی/ اسلامیر مروژک/ ترجمه محمدرضا خاکی/ نشر مانیانر**

### جمال‌زاده و فراخوانی علیه استبداد ادبی

# اجتماعِ خواب‌زده و بانگِ خروسِ سحری



پیام حیدر قزوینی

در عصر قاجار نخستین تلاش‌ها برای قصه‌نویسی به شیوه غربی آغاز شد و این هم‌زمان بود با خواست تجدد و درک ضرورت دگرگونی‌های بنیادین در ساخت‌های اجتماعی و سیاسی از جانب نخبگان و روشنفکران جامعه. در همین دوران بود که مردم برای نخستین بار به‌عنوان موجودیتی سیاسی و اجتماعی مطرح شدند و به همین‌عنوان به ساحت ادبیات راه یافتند. تا پیش از آن ادبیات، دست‌کم به‌صورت آشکار و مستقیم، به مردم عادی و مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آنها نمی‌پرداخت و اگرچه در ادبیات کلاسیک هم به نحوی می‌توان حضور مردم عادی و فرودستان جامعه و نابسامانی‌های اجتماعی را باز یافت، اما مردم در ادبیات کهن به‌عنوان گروهی صاحب حق و حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مطرح نبودند. مردم رایایی بودند که به حاکمان نصیحت می‌شد که در حق آنان ظلم نکنند اما برخورداری از رفا و شرایط زیست مطلوب و عادلانه حقی قابل‌مطالبه از جانب مردم به حساب نمی‌آمد.

در دوره قاجار و کمی پیش از جنبش مشروطه مردمی که حقوقی داشتند، به‌عنوان کسانی که حق مطالبه این حقوق را دارند، وارد ساحت ادبیات شدند و متعاقب این‌رو زبانشان نیز به ادبیات راه یافت و ادبیات را از بیخ و بن دگرگون کرد.

از آنجا که داستان عرصه‌ای مستعد برای طرح جزئیات زندگی مردم عادی است، روشنفکرانی که دغدغه‌های اجتماعی و ذوق ادبی داشتند این عرصه را برای طرح دغدغه‌های خود مناسب دیدند و در قالب داستان و آثاری داستان‌گونه به طرح این دغدغه‌ها پرداختند. در این آثار با حواشی و جزئیات و شیوه زیست و سبک زندگی افراد کمنام و عادی و فرودستان و محرومان جامعه سروکار داریم و با تصویری از زندگی اجتماعی این مردم. آثاری نظیر «سپاحتنامه ابراهیم بیک»، به‌عنوان یکی از نخستین طبع‌آزمایی‌ها برای خلق رمان ایرانی و «تهران مخوف»، به‌عنوان نخستین رمان اجتماعی ایران، جدا از ویژگی‌های ادبی‌شان، به لحاظ ثبت زندگی اجتماعی مردم عادی و نورتابانان بر تاریخ‌های مهمی که تاریخ، دست‌کم در شکل سنتی آن، معمولا بی‌توجه از کنار آنها می‌گذرد، از اهمیتی ویژه برخوردارند؛ چراکه این آثار و آثاری مانند آنها، برخلاف تاریخ کل‌نگر که میدان جولان تعارضات دولت‌ها و حکومت‌ها و سیاست‌مداران است، مانند بومی هستند که زندگی اجتماعی مردم عادی بر آنها نقاشی شده است.

در نوشتن داستان کوتاه نیز فضل تقدم یا محمدرعلی جمال‌زاده است که با به‌کاربردن نحوه مکالمه طبقات اجتماعی در زبان عهد مشروطه تغییر به وجود آورد. جمال‌زاده با انتشار مجموعه داستان «یکی بود و یکی نبود»، گامی مهم در این زمینه برداشت.

### گزارشی از دومین نشست شعر سپندارمذ

## طلسمی که ابدی شد

**شرق**: جلسه تیرماه «نشست شعر سپندارمذ» که دومین جلسه از این سلسله نشست‌ها بود، به بررسی مجموعه‌شعر «در ارتفاع شانه‌هایت برف می‌بارد» سروده پروین سلاجقه اختصاص داشت که در خانه هنر سپندارمذ برگزار شد.

**پشتوانه اندیشگانی بارویکرد آرکاییک**

آرش نصرت‌اللهی، دبیر نشست‌های شعر سپندارمذ، میل به وضعیت آرکاییک زبان را از خصوصیات زبانی شعر سلاجقه در این مجموعه دانست و گفت: «این شعرها، ادامه جریان شعر سپید که شاملو در آن از زبان آرکاییک بهره عمده‌ای می‌برد، می‌تواند باشد با این تفاوت که در شعرهای سلاجقه با عبارات و سطرهای محدودی که مانند یک گزاره آرکاییک عمل می‌کنند، روبه‌رو هستیم که در بدوهیستان با سایر سطرها قرار دارند و جهان زبانی شعر را شکل می‌دهند که خود این امر، نوعی فراروی در شعر سپید به حساب می‌آید اما با توجه به فاصله‌گرفتن از زبان طبیعی مدنظر نیما، می‌تواند منجر به نارسایی زبانی و ایجاد فاصله با خواننده شعر هم بشود! در‌حضورت استفاده از پشتوانه اندیشگانی و همین‌طور استفاده از عناصری چون تعلیق و تصویرسازی، شعر سلاجقه را در ایجاد یک رابطه مؤثر با کاربر متن، یاری می‌رسانند. نصرت‌اللهی سپس نمونه‌هایی را برای این امر عنوان کرد از جمله شعر «طلسم»: «.../ تو را پیش از من / مارازم/ در خواب دیده بودند/ پس در گوشم/ تفسیری خیالی از شمایل تو/ خواندم/ اوختم/ ابتدای بودنم را/ به دنبال

«یکی بود و یکی نبود»، دیباچه‌ای به قلم جمال‌زاده دارد که در تاریخ معاصر

ادبیات ما اهمیت زیادی دارد و از آن با عنوان مانیفست ادبی یاد می‌کنند که پایه‌های تجدد ادبی و ضرورت توجه به انواع تازه ادبی در آن مطرح شده است. جمال‌زاده در دیباچه‌اش می‌گوید که باید ادبیات را به میان توده‌های مردم برد و از نویسندگان می‌خواهد زبان رایج و معمولی مردم کوچه و بازار را وارد اثر ادبی کنند. دیباچه جمال‌زاده، نشانه‌ای است آشکار از تغییر زمانه و به‌رسمیت شناخته‌شدن مردم و توجه به دموکراسی ادبی: «ایران امروز در جاده ادبیات از اغلب ممالک دنیا بسیار عقب است. در ممالک دیگر ادبیات به مرور زمان تنوع پیدا کرده و از پرتو همین تنوع روح تمام طبقات ملت را در تسخیر خود آورده و هرکس را از زن مرد و دارا و نندار، از کودک دبستانی تا پیران سالخورده را به خواندن راقب نموده و موجب ترقی معنوی افراد ملت گردیده است. اما در ایران ما بدبختانه عموما پا از شیوه پیشینیان بیرون‌نهادن را مایه تخریب ادبیات دانسته و عموما همان جوهر استبداد سیاسی ایرانی که مشهور جهان است در ماده ادبیات نیز دیده می‌شود به این معنی که شخص نویسنده وقتی قلم در دست می‌گیرد نظرش تنها متوجه گروه فضلا و ادباست و اصلا التفاتی به سایرین ندارد و حتی اشخاص بسیاری را نیز که سواد خواندن و نوشتن دارند و نوشته‌های ساده و بی‌تکلف را به‌خوبی می‌توانند

بخوانند و بفهمند هیچ در مدنظر نمی‌گیرند و خلاصه آنکه پیرامون دموکراسی ادبی نمی‌گردد».

جمال‌زاده در دیباچه‌اش هم از «جهل و چشم‌بستگی گروه مردم» می‌گوید و آن را مانع هرگونه ترقی می‌داند و هم از اینکه «ارباب قلم» دور عوام را قلم گرفته‌اند و تلاشی برای نزدیک‌شدن به آنها نمی‌کنند. او در پیشانی دیباچه بیٹی از فرخی آورده که در آن از ضرورت «سخن نو» گفته شده است.

داریوش آشوری در «بازاندیشی زبان فارسی»، به اهمیت دیباچه «یکی بود و یکی نبود» اشاره می‌کند و آن را فراخوانی علیه استبداد ادبی می‌داند: «دیباچه یکی بود و یکی نبود در روزگار خود یک مانیفست زبانی بود که اهل قلم را به سرکشی در برابر استبداد ادبی فرامی‌خواند. چنانچه می‌گوید، همان جوهر استبداد سیاسی ایرانی، که مشهور جهان است، در ماده ادبیات نیز دیده می‌شود. راه رهایی از استبداد ادبی را نیز روی آوردن به زبان ساده گفتاری می‌دانه. در آثار این دوره به خوبی می‌توان نبض زمانه را دریافت. جامعه‌ای که از یک سسو با مشروطه روبه‌روی استبداد سیاسی ایستاده بود، در ادبیات هم همین مسیر را طی می‌کرد. ادبیات سیاسی این دوره با روی آوردن به مردم عادی و توجه به آنها، زبانش را نیز به زبان مردم نزدیک کرد و به قول آشوری این خدمتی است که ادبیات سیاسی آن دوره کرده است.»

می‌کند. چنان‌که می‌دانیم مدرنیسم در شعر ایران دو شاخه اصلی دارد، یکی نیما که با ارجاع به سنت عروضی شعر فارسی نظریه خود را ارائه می‌کند و دیگری شاملو که سرچشمه سنت شعری خودش را در نثر کهن فارسی جست‌وجو می‌کند. شعر سلاجقه در ادامه سنت شاملوبی قرار می‌گیرد». بهنام در ادامه درباره خصوصیت شعر سلاجقه تأکید کرد: «خانم سلاجقه در دو مجموعه پیشین خود مانند شاملو نثر قرن‌های سوم و چهارم را به‌عنوان زمینه‌ای برای ساختن زبان شعری به خدمت گرفت اما در این مجموعه در دل سنت شعری شاملو دست به فراروی می‌زند و به متون مقدس غنایی که در منطقه ما هزاران سال قدمت دارند ارجاع می‌دهد. یکی از مشهورترین متن‌های مورد اشاره غزل غزل‌های سلیمان از عهد عتیق است که به باور بسیاری از پژوهشگران ریشه در زبان‌های باستانی منطقه دارد و با توجه به ویژگی‌های زبان‌شناسی و سبک‌شناسی احتمالا در تاریخی بسیمیا قدیمی‌تر از بقیه بخش‌های کتاب مقدس نوشته شده است. نمونه‌های دیگری نیز از این نوع رویکرد به زبان در قالب متون خطایی و غنایی در اکثر زبان‌های باستانی منطقه وجود دارد که قدیمی‌ترین آن نیایش‌های اینانا در تمدن سومر باستان است. اگرچه هم‌اکنون در زبان فارسی نمونه‌ای از این اشعار به دست ما نرسیده اما شمس قیس رازی در قرن سوم اشاره مبهمی به وجود آنها می‌کند و به نظر می‌رسد در زمانه‌ی او دست‌کم بخش‌هایی از چنین متن‌هایی به زبان فارسی وجود

داشته است. به هر روی این نوع متون در حافظه جمعی مردم منطقه وجود دارد و در جوهره زبان خودش را نشان می‌دهد. سلاجقه در این کتاب خاستگاه زبانش را بر این‌نوع متون بنا می‌کند و در ادامه با معاصرکردن این گرش به زبان به آن شکلی امروزی می‌بخشد.» بهنام همچنین معتقد است «در این کتاب سلاجقه توانسته است سبک زبانی مشخصی با ارجاع به زبان کتاب مقدس ایجاد کند که بار اسطوره‌ای و غنایی را در کنار هم ایجاد می‌کند. این مسئله در شعرهای بلندتر این کتاب مشهودتر است اما در شعرهای کوتاه نیز با کمی دقت می‌شود آن را دید. همین جسارت میموند راهی جدا از جریان غالب شعر معاصر به کار سلاجقه اهمیت و برجستگی خاصی می‌بخشد.» فرزند کریمی، این مجموعه را از زاویه کارکردهای زبانی مورد بررسی قرار داد و عنوان کرد: هلیدی چهار کارکرد معناساز یا به‌عبارتی چهار معنای حاصل از کارکردهای مختلف زبان را چنین تبیین کرده است: معنای تجربی، معنای بینافردی، معنای منطقی و معنای متنی. فرزند کریمی این کارکردها را در بند اول از شعر «هجوم» نشان داده است: «تمام شب/ در سرم/ هجوم بادهاست/ و آسمان/ در غلیظ‌ترین حرارت خونین/ غرق می‌شود/ زنی خاک را زیر و رو می‌کند.» کریمی ادامه داد: «این بند از شعر «هجوم» حاوی سه جمله است؛ یک توصیف، یک روایت و یک کنش. رسیدن از توصیف به روایت با استفاده از دو تصور ناهم‌گون و جمع‌بندی نهایی با یک کنش، منطق شاعر

برای هم‌پایه‌سازی سه جمله در کمال تناقض است: «تمام شب در سرم هجوم بادهاست» یک توصیف ذهنی است. «آسمان در غلیظ‌ترین حرارت خونین غرق می‌شود» یک بازنمایی ذهنی از واقعیتی بیرونی است. «زنی خاک را زیر و رو می‌کند» یک کنش عینی است. آنچه منطق این بند را تقویت کرده، عینیت است. هم‌پایگی میان دو جمله اول با واو عطف انجام شده و جمله سوم بدون هیچ اداتی از پیوند به دو جمله پیشین معطوف شده است. این، نوعی فاصله‌گذاری و نوعی اعلام نتیجه‌گیری در هم‌پایگی میان دو جمله اول با واو عطف در این بند، منطق اسطوره‌ای است. هر چهار آخشیشان در این بند حاضرند: باد، آتش (حرارت)، آب (غرق‌شدن) و خاک. نهایت تضاد در جزئیات این تصویر روایی حضور دارد. اگر نوشته‌ای بتواند معنایهای تجربی و بینافردی را به‌واسطه معنایی منطقی به هم پیوند بزند، می‌توان در آن معنایی کلی‌تر به‌نام معنای متنی را جست‌وجو کرد. این اتفاق در این بند از شعر «هجوم» افتاده اما این بدین معنا نیست که شاعر در تمامی بندها چنین عملکردی داشته باشد. کارکرد بینافردی آن‌قدر در تمام مجموعه بر دیگر کارکردهای زبان ترجیح داده شده که می‌توان نوع شعر پروین سلاجقه را در این مجموعه، رمانتیک دانست. این کتاب نسبت به دو مجموعه‌شعر پیشین شاعر، «به مردن عادت نمی‌کنم» و «زنی دور از خاورمیانه‌ای نزدیک» جهشی کاملا چشمگیر در زبان، ریتم کلام و مضمون دارد.